

دوفصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)  
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۲۲، پیاپی ۱۰۷،  
پاییز و زمستان ۱۳۹۷ / صفحات ۵۹-۳۹

## تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی دوره رضاشاه و تأکید بر پیوستگی نژادی کردها و ایرانیان<sup>۱</sup>

حسین رسولی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۰۷

### چکیده

نقش و جایگاه والای ناسیونالیسم در همبستگی افراد جامعه باعث شد تا در دوران رضاشاه، ناسیونالیسم باستان‌گرا به جزء مهمی از ایدئولوژی و سیاست رسمی دولت تبدیل شود. از آنجا که اثبات وحدت نژادی اقوام ایرانی می‌توانست نقش بارزی در انسجام بخشی و وحدت آفرینی گروه‌های متفرق قومی در ایران ایفا نماید، مورخان دوران رضاشاه تلاش‌هایی را برای اثبات ایرانی و آریایی بودن گروه‌های قومی ایران و از جمله کردها آغاز کردند. در مقاله حاضر تلاش شده است تا با روش توصیفی-تبیینی به این سؤال پاسخ داده شود که آثار نگاشته شده درباره تاریخ کرد و کردستان در دوره رضاشاه با چه ضرورتی تألیف و مؤلفان آن آثار برای اثبات ایرانی بودن قوم کرد بر چه مؤلفه‌هایی تأکید کرده‌اند؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مورخان دوران رضاشاه در راستای تقویت حس ایرانی‌گرایی در میان کردها و مقابله با تلاش‌های صورت گرفته برای غیرایرانی نشان دادن آنها با تأکید بر عواملی چون

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2019.24475.1324

۲. دانش‌آموخته دکترای تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه تبریز. ایمیل: hosseinrasouli57@yahoo.com

نژاد آریایی قوم کرد، هم‌ریشه‌بودن زبان‌های کردی و فارسی، میهن‌دوستی و سرگذشت مشترک تاریخی کردها با سایر اقوام ایرانی به تقویت وحدت ملی به‌عنوان یکی از نیازهای اصلی جامعه خود یاری رسانده‌اند.

**واژه‌های کلیدی:** رضاشاه، کردها، تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی، هویت ملی، وحدت نژادی.

## مقدمه

رضاشاه که به‌سختی و با بهره‌گیری از ابعاد مختلف قدرت توانسته بود جامعه چندقومیتی ایران را تا حدودی از وضعیت پراکندگی خارج سازد، درصدد بود تا با اشاعه ایدئولوژی ناسیونالیسم و القای یک هویت جمعی به نام «هویت ملی» در جهت تحقق آرمان روشنفکران مبنی بر ملت‌سازی و تحکیم مبانی وحدت ملی گام بردارد. در این میان نقش و جایگاه بالای ناسیونالیسم در همبستگی افراد جامعه باعث شد تا دولت پهلوی اول ناسیونالیسم باستان‌گرا را به جزء مهمی از ایدئولوژی و سیاست رسمی خود تبدیل کند و به تبع آن دوران جدیدی در تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در ایران پدید آید. در این سبک از تاریخ‌نگاری، متأثر از شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه، تاریخ را براساس ارزش‌هایی چون مرکزیت‌گرایی، باستان‌گرایی، شاه‌پرستی و میهن‌دوستی نقل و روایت می‌کردند و هدف اصلی آنان بخشیدن هویت ملی جدیدی به ساکنان ایران بود.

از آنجا که یکی از دغدغه‌های اصلی بسیاری از روشنفکران و مورخان دوره رضاشاه وحدت ملی اقوام ایرانی بود، در بسیاری از آثار تألیف‌شده آن دوران تلاش می‌شد تا با اتکا به گذشته باستانی ایران بر ریشه مشترک نژادی اقوام ساکن ایران تأکید کنند. در این میان مورخان چون علی‌اصغر شمیم، غلامرضا رشید یاشمی و مردوخ کردستانی متأثر از اوضاع سیاسی و اجتماعی از دانش تاریخ در راستای پاسخ‌گویی به نیازهای روز جامعه خود استفاده و با نگارش آثاری در زمینه تاریخ قوم کرد و تأکید بر برخی از مؤلفه‌های هویت ملی تلاش کردند تا پیوستگی نژادی کردها با سایر اقوام ایرانی را یادآوری و حس ایرانیت را در میان آنها تقویت نمایند.

درباره پیشینه پژوهش باید گفت که علیرضا ملایی توانی در یکی از آثار خویش با بررسی متون تاریخی دوره پهلوی در راستای شناخت گفتمان حاکم بر تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی درباره رضاشاه گام برداشته است. همچنین در سال‌های اخیر برخی از محققان دیگر از جمله، محمد توکلی طرقی، سیمین فصیحی، رضا بیگدلو و الهام ملک‌زاده در آثارشان<sup>۱</sup> به بررسی برخی

۱. مشخصات کامل آثار مذکور در فهرست منابع ذکر شده است.

از جوانب تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در ایران پرداخته‌اند؛ اما در آثار مذکور به کتاب‌های تاریخی نگاشته‌شده درباره تاریخ کرد و کردستان در دوره رضاشاه و نقد و بررسی آنها اشاره چندانی نشده است. سیروان خسروزاده نیز در نوشته کوتاهی به نقد و بررسی کتاب «کرد و پیوستگی تاریخی و نژادی او» اثر غلامرضا رشید یاسمی پرداخته و در آن هرچند به صورت ناقص به برخی از تأثیرات گفتمان مسلط تاریخ‌نگاری دوره رضاشاه بر آن کتاب اشاره کرده است. در مجموع می‌توان گفت که تاکنون پژوهش مستقلی مرتبط با موضوع اصلی این جستار وجود ندارد. به همین دلیل در پژوهش حاضر تلاش شده تا با روش توصیفی تبیینی، ضمن پرداختن به کارکردهای تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در دوره رضاشاه و ضرورت نگارش کتاب‌های تاریخی در زمینه تاریخ کرد و کردستان، مهم‌ترین آثار تألیف‌شده در آن زمینه مورد نقد و بررسی قرار گیرند.

### ۱) ناسیونالیسم و وحدت ملی در دوران رضاشاه

جنبش مشروطیت در ایران به دلیل آماده‌نبودن بسترهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه ایران و دخالت‌های کشورهای بیگانه به جای استقرار حکومتی مردم‌سالار، به بی‌نظمی و آشوب انجامید. در چنین شرایطی برقراری امنیت و حفظ یکپارچگی کشور از مهم‌ترین ضرورت‌های جامعه ایران بود. روشنفکران با الگوبرداری از کشورهای اروپایی که در قرن نوزدهم در جهت تشکیل دولت - ملت‌های مدرن گام برداشته بودند بهترین راه‌چارهٔ اوضاع آشفتهٔ ایران را تقویت وحدت ملی از طریق تشکیل دولتی مقتدر می‌دانستند.

مفهوم وحدت ملی زیربنای افکار کاظم‌زاده را تشکیل می‌داد. او اولین شرط نجات از بندگی و عقب‌ماندگی را وحدت ملی می‌دانست و معتقد بود اگر ایرانیان «ملیت را محور آمال و اعمال خود قرار» دهند «از بی‌همه‌چیزی خلاص شده دارای همه چیز» خواهند شد (ایرانشهر، سال دوم، ش ۲: ۷۴-۷۵). او فرقه‌گرایی را یکی از بزرگ‌ترین آفت‌های جامعهٔ ایران می‌دانست، به همین دلیل توصیه می‌کرد: «فرقه‌های محلی، گویش‌های محلی، لباس محلی، آداب محلی و حساسیت‌های محلی» از میان برداشته شده و هر فرد ایرانی که خون آریایی در بدن دارد و خاک ایران را وطن خود می‌شمارد، خواه گُرد و بلوچ و خواه زرتشتی یا ارمنی باشد، باید ایرانی شمرده و ایرانی نامیده شود (همان).

محمود افشار نیز ایدئال و مطلوب اجتماعی خود را حفظ و تکمیل وحدت ملی ایرانیان می‌دانست. به عقیده او «تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و... حاصل نشود هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی احتمال خطر وجود دارد». وی تأکید داشت که «اگر ما نتوانیم همهٔ نواحی و طوایف مختلفی که در ایران سکنی دارند را یکنواخت کنیم، یعنی همه را به تمام معنی

ایرانی نماییم، آینده تاریکی در جلو ماست» (افشار، ۱۳۰۴: ۵-۶). از دیدگاه سعید نفیسی یکی دیگر از کارگزاران فرهنگی دوره رضاشاه، با توجه به آنکه تا قبل از حکومت پهلوی به علت اختلافات عادات و لباس و عقاید و آراء و زبان به هیچ وجه وحدت ملی و نژادی در ایران وجود نداشت لازم بود وحدت و یکرنگی در میان افراد مختلف و طبایف و قبایل گوناگون ایران، که همه از یک نژاد بودند، فراهم شود (نفیسی، ۱۳۴۵: ۷۵). علی اصغر حکمت نیز وجود عناصری چون اشتراکات نژادی، دینی، زبانی، فرهنگی و همچنین برخورداری از یک نظام آموزشی واحد را برای رسیدن به وحدت ملی ضروری دانسته و تلاش‌های صورت گرفته در این زمینه در دوران رضاشاه را می‌ستاید (حکمت، ۱۳۵۲، (۱): ۲۴-۳۰؛ همان، ۱۳۵۲، (۲): ۱۸-۲۴). در واقع یکی از دغدغه‌های اصلی بسیاری از روشنفکران دوره رضاشاه، وحدت ملی اقوام ایرانی بود و از نظر آنان بهترین راه رسیدن به این هدف تلاش در راستای ملت‌سازی و یکسان‌سازی فرهنگ اقوام ایرانی بود. آنان معتقد بودند بنا کردن دولت مدرن در ایران مستلزم تنوع فرهنگی کمتر و همگنی قومی بیشتر است.

ضرورت تحکیم وحدت ملی و نقش ناسیونالیسم در تحقق این امر باعث شد تا در دوران رضاشاه ناسیونالیسم سهم عمده‌ای از عنصر معنوی قدرت را تشکیل دهد. این ایدئولوژی اساس مشروعیت بخش نظام پهلوی و چهارچوب مفهوم بخش آن بود که در فضای حاکم بر آن، موجودیت رژیم توجیه می‌گردید و مناسبات افراد معنا پیدا می‌کرد (آصف، ۱۳۸۴: ۶۸). اسمیت به‌عنوان یکی از نظریه پردازان ناسیونالیسم به جایگاه بالای ناسیونالیسم فرهنگی در وحدت ملی اشاره کرده و معتقد است دولت‌ها برای این که جمعیت درون کشور خود را متحد و حتی همگون سازند نیاز به نمادها، تصویرها و مفاهیم ملی‌گرایی، ایدئولوژی و زبان دارند تا به یک سرزمین مرزدار و مردمان پیوسته آن زندگی بخشند (اسمیت، ۱۳۹۱: ۸۱). او ناسیونالیسم را جنبشی ایدئولوژیک می‌داند که «درصد رسیدن و حفظ استقلال، وحدت و هویت یک جمعیت انسانی است» (اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۱).

دولت پهلوی اول درصدد بود تا با اشاعه ایدئولوژی ناسیونالیسم و القای یک هویت جمعی به نام هویت ملی که افراد جامعه را به سهم‌بودن در یک هویت ویژه - که بر سایر هویت‌ها اعم از قبیله‌ای، قومی، طبقاتی برتری داشت - فراخواند و همه اقوام و گروه‌های اجتماعی را ذیل این مفهوم یکپارچه نماید و حکومت شاهنشاهی را توجیه و برای آن پشتوانه فرهنگی، هویتی و عقیدتی ایجاد نماید. در آن دوران ایدئولوژی ناسیونالیسم متأثر از اوضاع سیاسی بی‌ثبات پس از مشروطه و مداخله قدرت‌های خارجی و بی‌نظمی و ناامنی حاکم بر نقاط مختلف کشور در اواخر قاجار، صاحب مؤلفه‌های جدیدی گردید که از جمله آنها می‌توان به ایجاد دولت مقتدر با محوریت شاه، باستان‌گرایی، تلاش برای تقویت وحدت ملی و یکسان‌سازی فرهنگی و غرب‌گرایی و سکولاریسم اشاره کرد.

## ۲) دولت پهلوی اول و تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی

آشنایی ایرانیان با تحولات غرب و ترجمه آثار تاریخ‌نگاران اروپایی در دوره قاجار باعث تغییر و تحولاتی در روش و بینش تاریخ‌نگاران شد و آثار و متونی در زمینه تاریخ‌نگاری پدید آمد که با متون سنتی تاریخ‌نگاری تفاوت داشت و بر مبنای نگرش‌های فکری و ایدئولوژی جدیدی شکل گرفته بود. در این میان مهم‌ترین جریان متجدد و مدرن، گرایش‌های ناسیونالیستی و ملی‌گرایانه در تاریخ‌نویسی بود که تحت تأثیر اندیشه ناسیونالیسم پدیدار شد و تا چندین دهه به مسلط‌ترین رویکرد در حوزه تاریخ‌نگاری جدید در ایران تبدیل گردید. این جریان که با آثار افرادی چون فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و شاهزاده جلال‌الدین میرزا در دوره قاجار آغاز شده بود با استقرار نظام مشروطیت و تثبیت جریان تجددخواهی و گرایش‌بیش‌ازپیش روشنفکران به ملی‌گرایی تثبیت شد. ویژگی اصلی تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی تلاش برای احیای هویت باستانی ایران و تمجید و تجلیل افراطی از مفاخر باستانی و بزرگداشت اساطیر ایرانی و دین زردشتی بود. نمایندگان این جریان نه تنها در آثارشان هیچ‌گونه تعلق خاطر به آیین اسلام نشان نمی‌دادند بلکه به صورت گسترده از اسلام و اعراب بیزار و روی گردان بودند و علت اصلی نابودی شکوه باستانی ایران و عقب‌ماندگی ایرانیان را حمله بیگانگانی چون اعراب و ترک و مغول می‌دانستند. از دیدگاه آنان بازیابی عظمت ازدست‌رفته ایران فقط با بازگشتن به اصل ایرانی خویش که اروپاییان به «عاریه» گرفته بودند و جدا شدن از فرهنگ عرب امکان‌پذیر می‌نمود. به عبارتی دیگر، بازنگاری تاریخ، گونه‌ای نیاز فرهنگی به اصالت‌گرایی و باستان‌ستایی در رویارویی با فرهنگ و تمدن غرب بود. با پرداختن به عظمت ایران باستان و توجه به خویشاوندی با فرنگ، اعراب بانی عقب‌افتادگی ایران از قافله تمدن پنداشته شدند (توکلی طرقي، ۱۳۹۵: ۵۸). در این تاریخ‌نگاری جدید که با بهره‌گیری از منابع کهن ایرانی و غیرایرانی تدوین شد دو مسئله «نژاد» و «سلطنت» نقش محوری داشت و از جمله ویژگی‌های بارز آن رویکرد ستایش‌آمیز و قوم‌گرایانه به سرزمین و تاریخ ایران به‌ویژه در عهد باستان بود (طرفداری، ۱۳۹۶: ۱۶۴-۱۶۵). در تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه، پادشاهان، سلسله‌ها و به‌خصوص نهضت‌ها و جنبش‌هایی که چندان تعلق به تمدن عربی-اسلامی دوران بعد از اسلام و به‌ویژه دستگاه خلافت عربی نداشتند، به‌طور گسترده مورد ستایش و احترام قرار می‌گیرند. نمونه فراوان این تقدیس و ستایش، سلسله‌های طاهریان، صفاریان، آل‌بویه و نهضت‌هایی چون شعوبیه، ابومسلم و بابک خرم‌دین تا پادشاهان زندیه را دربر می‌گیرد (همان: ۱۹۶). دولت پهلوی اول نیز ضمن بهره‌گیری از نیروی ارتش، بوروکراسی متمرکز و گسترده، ناسیونالیسم باستان‌گرا را به جزء مهمی از ایدئولوژی و سیاست رسمی خود تبدیل کرد تا از آن در جهت مشروعیت‌بخشی به کلیه سیاست‌ها و اقدامات خود در جهت نوسازی بهره‌گیرد (بیگدلو،

۱۳۹۳: ۱۰۲). نظریه‌پردازان ناسیونالیسم عصر رضاشاه دو منطق استراتژیک را مدنظر داشتند: نخست به بازنمایی روایتی از هویت پرداختند که تا حدی تحت تأثیر تحقیق‌های شرق‌شناسی بود و بر اصالت متمرکز بود. دوم این که بر قدرت‌گیری میراث و فرهنگ ایرانی از راه گرامیداشت گذشته و هواداری از آن تأکید می‌کردند (kashani, 2002: 173).

این دولت برای تثبیت دعاوی ملی‌گرایانه خود و جلب مشروعیت ملی به بهره‌گیری از دانش تاریخ و حمایت از تاریخ‌نگاران روی آورد. از آنجا که کتاب‌های تاریخی قابلیت تأثیرپذیری بیشتری از فضای سیاسی، اجتماعی و فکری زمانه داشتند و کوشش در راه ایجاد هویت با بازگشت به گذشته باستانی از طریق کتاب‌های تاریخی امکان‌پذیر به نظر می‌رسید (وطن‌دوست و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۹۱) همچنین با توجه به این که کتاب‌های تاریخی به‌عنوان ابزاری تبلیغی و مشروعیت‌بخش به شمار می‌آمدند و نقش بارزی در سامان‌دهی افکار عمومی ایرانیان و باورهای تاریخی آنان داشتند، در دوران رضاشاه تاریخ‌نگاری رسمی با رونق بی‌سابقه‌ای مواجه شد (ملایی توانی، ۱۳۹۵: ۲۵) و دانش تاریخ و فراورده‌های مرتبط با آن به عنوان یکی از علوم تأثیرگذار در پروژه ملت‌سازی در کانون توجه کارگزاران دولت قرار گرفت (اکبری، ۱۳۹۱: ۳۴).

### ۳) دلایل و مؤلفه‌های مورخان دوره رضاشاه برای اثبات ایرانی‌بودن کردها

از آنجا که یکی از کارکردهای اصلی تاریخ‌نگاری ناسیونالیسی انسجام‌بخشی و وحدت‌آفرینی بین گروه‌های متفرق قومی و نژادی و زبانی بود، مورخان دوران رضاشاه در آثار خویش با استناد به منابع و آثار تاریخی و همچنین تحقیقات پژوهشگران ایرانی و اروپایی درباره تاریخ و منشاء نژادی کردها، بر ایرانی‌بودن کردها تأکید داشتند. با مد نظر قرار دادن این نکته که در آن دوران در کشور ترکیه تلاشی صورت گرفته بود تا کردها زبان، تاریخ، آداب و سنن و هویت خود را که به نحوی حاکی از پیوستگی آنها به سرزمین ایران بود را فراموش نمایند، می‌توان به ضرورت نگارش کتاب‌های تاریخی در زمینه تاریخ کرد و کردستان در دوران رضاشاه پی برد. توضیح آنکه تلاش برای جذب کردها به زبان و فرهنگ ترکی بخش جدایی‌ناپذیر سیاست ترکیه کمالیستی بود (Romano, 2006: 39) و این سیاست خصوصاً پس از سرکوب قیام‌های شیخ سعید پیران در سال ۱۹۲۵ و احسان نوری پاشا در سال ۱۹۳۰ شدت گرفت (زکی بیگ، ۱۳۸۸: ۳۴) و به مورخان ترک دستور داده شده بود تا با دلایل علمی اشتراک نژادی کردها با ترک‌ها را اثبات کنند (بروینسن، ۱۳۷۹: ۳۹۲).

بررسی اسناد نشانگر آن است که اقدامات و تلاش‌های دولت ترکیه برای غیرایرانی‌نشان دادن کردها با واکنش شدید کارگزاران فرهنگی دوران رضاشاه روبه‌رو شده است. در نامه محرمانه

وزارت فرهنگ به ریاست دفتر شاهنشاهی نوشته شده است از آنجا که «بعضی گفتگوها و زمزمه‌های بی‌موردی که در خصوص ایرانی‌بودن کردها از گوشه و کنار محافل بیگانگان شنیده می‌شد حسب‌الامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و پیشنهاد هیئت وزیران برای جلوگیری از این قبیل شایعات مغرضانه مقرر گردید با نظر وزارت فرهنگ کتاب‌های تاریخی راجع به کردستان و ثابت‌نمودن نژاد ایرانی کردان و این که کرد و کردستان در قرون و اعصار گذشته از حیث نژاد و ریشه زبان و ادبیات و احوال تاریخی و اجتماعی با ایرانیان کوچک‌ترین تفاوتی نداشته است به‌وسیله مورخین و استادان تاریخ با ارائه مدارک و اسناد کافی تألیف و به دستور وزارت فرهنگ به چاپ برسد» (سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شناسه سند: ۲۹۷/۳۹۸۲۵). جالب‌تر آن که در سال ۱۳۰۷ یکی از کردهای عراق در ضمن گفتگوی خود با سرکنسول ایران در بصره با تأکید بر اینکه «اکراد اساساً از نژاد آریایی هستند» و «سابقاً جزو ایران بوده‌اند» به عدم گرایش کردها به ترک‌ها و اعراب اشاره و می‌گوید: «ما کردها «اخیراً به واسطه سوءسیاست و جسارت ترک‌ها به کلی از ترکیه متفرق و اطمینان ما از آنها سلب شده است و از اعراب هم به واسطه اختلاف نژاد و زبان خوشمان نمی‌آید». شخص مذکور در ادامه از تمایل کردهای عراق به منضم شدن به «وطن اصلی خود ایران» از آن جهت که «از حیث نژاد، اخلاق و زبان چندان مابینتی با ایران ندارند» سخن به میان می‌آورد. او در پایان از دولت ایران می‌خواهد با اتخاذ «یک سیاست حکیمانه» در مورد کردها ضمن اهتمام به گسترش تشکیلات اداری «در ساوجبلاغ، سقز، سنندج و مریوان» و تأسیس مدارس در میان عشایر «گلباغی، مندمی و هورامان» «جراید را وادارد یک سلسله مقالات راجع به اکراد انتشار کند و در آن مقالات از روی ادله تاریخی ثابت نماید که نژاد و نسب اکراد به ایران می‌رسد و اکراد دارای نژاد آریایی هستند و همیشه جزو ایران بوده‌اند» (اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۰۷، کارتن ۴۹، پرونده ۶، سند شماره ۱۸). پس از مشورت‌های فراوان سرانجام بر طبق تصویب هیئت وزیران آقایان رشید یاسمی، مردوخ کردستانی و مینورسکی مأمور شدند که کتاب‌های لازم را تألیف نمایند و هیئت وزرا در جلسه سی و یک خردادماه ۱۳۱۶ تصویب نمودند که مبلغ پنجاه هزار ریال از اعتبار دولت برای تألیف و انتشار سه جلد کتاب تاریخ و نژاد و ملیت کردها توسط اشخاص مذکور هزینه شود (سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شناسه سند: ۲۹۷/۳۹۸۲۵). پس از مدتی در راستای انجام وظیفه محول‌شده و با هدف مقابله با تلاش‌های صورت‌گرفته از سوی برخی از کشورهای خارجی در غیرایرانی خواندن کردها، شیخ محمد مردوخ کردستانی کتاب «تاریخ کرد و کردستان» و غلامرضا رشید یاسمی کتاب «کرد و پیوستگی نژادی او» را تألیف نمودند. لازم به ذکر است چند سال قبل از این تصمیم دولت، مورخی چون علی‌اصغر شمیم با نگارش کتاب «کردستان» تلاش کرده بود تا ایرانی‌بودن کردها را اثبات و تلاش‌های بیگانگان برای غیرایرانی

نشان‌دادن کردها را نقش بر آب نماید. در ادامه تلاش خواهد شد تا با تحلیل پیام‌های زبانی موجود در آن آثار و بیان مهم‌ترین استدلال‌هایی که مورخان مذکور برای تأکید بر همبستگی کردها با سایر اقوام ایرانی به کار گرفتند، به فهم روشن‌تری از جایگاه علم تاریخ و نقش مهم مورخان و آثار تاریخ‌نگاری در زمینه تقویت ملی‌گرایی و رسیدن به وحدت ملی در دوران رضاشاه دست یافت. دربارهٔ مینورسکی نیز لازم به ذکر است که هرچند نامبرده در برخی از آثار خویش از جمله در کتابی که در سال ۱۹۱۵م/۱۲۹۴ در مورد کردها تألیف کرده، به ارتباط و خویشاوندی کردها با مادها (مینورسکی، ۱۳۸۱: ۲۸) و ایرانی بودن زبان آنها (همان: ۳۴) اشاره کرده است، اما از آنجا که ما کتاب خاصی از وی که با هدف تأکید و اثبات پیوستگی نژادی، زبانی و... کردها با ایرانیان تألیف شده باشد در دست نداریم و همچنین با توجه به اینکه نقد و بررسی دیدگاه‌های او در مورد کردها خارج از موضوع اصلی پژوهش حاضر بود، در این جستار از این موضوع صرف‌نظر شده است.

### ۳-۱) آریامحوری و تأکید بر نژاد آریایی کردها

در تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی دوره رضاشاه، اهمیت‌دادن به نژاد آریایی و ایجاد حس برتری نژادی با ذکر افتخارات آریایی نمود بسیار پررنگی داشت. برتری نژاد آریا که در گفتمان ناسیونالیسم باستان‌گرا به یکی از مهم‌ترین عناصر هویت ایرانیان تبدیل شد، خود از کشفیات شرق‌شناسی بود (بیگدلو، ۱۳۹۳: ۱۱۱). کنت دوگوبینو فرانسوی که چندین سال در ایران سمت‌های دیپلماتیک داشت عامل نژاد را مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده در تاریخ انسان‌ها می‌دانست و علت انحطاط و سقوط تمدن‌ها را در فساد نژادها جستجو می‌کرد. وی به شدت گرایش‌های ضد سامی داشت و تمام خصایل خوب را مربوط به نژاد آریا و تمام صفات زشت را از آن نژاد سامی می‌دانست (گوبینو، بی تا: ۹). او معتقد بود علت انحطاط تمدن ایرانیان آریایی نژاد، اختلاط آنها با نژاد عرب است (ناطق، ۱۳۶۴: ۱۱۹). مورخان ناسیونالیست ایرانی از این کشف بزرگ شرق‌شناسی با آغوش باز استقبال کردند و آن را یکی از ارکان هویتی خود برای مشابهت با اروپاییان و متمایز بودنشان از اعراب و ترکان انگاشتند و تاریخ‌نگاری و ادبیات ناسیونالیستی سرشار از استناد به آریایی نژاد بودن ایرانیان و تحقیر و توهین به عرب به‌عنوان نژاد سامی گشت (بیگدلو، ۱۳۹۳: ۱۱۱). در واقع جهت اصلی تاریخ‌نویسی باستان‌گرا در ایران عصر قاجار به‌ویژه در آثار جلال‌الدین میرزا و در کتاب «تاریخ ایران باستان» حسن پیرنیا، یکی از مورخان تأثیرگذار ملی‌گرا در دوره پهلوی، توجه به موضوع نژاد و دسته‌بندی نژادها و تعیین سهم نژادهای مختلف و از جمله نژاد آریایی در رشد تمدن بشری، نمود پررنگی یافته است (پیرنیا، ۱۳۶۲، ۸/۱-۷؛ ۳۸).



آریامحوری در کتاب‌هایی که درباره تاریخ کرد و کردستان در دوره رضاشاه نگاشته شدند نیز نمود بارزی یافت و نویسندگان آن آثار با یادآوری نژاد آریایی کردها بر ایرانی بودن آنها تأکید کردند. علی اصغر شمیم در مقدمه کتاب «کردستان» هدف خود از نگارش این اثر را علاوه بر روشن نمودن اوضاع جغرافیایی ایالت کردستان و تشریح تاریخچه سیاسی قوم کرد «بیان نژاد حقیقی اقوام کرد» و «ردّ عقاید و نظریات جماعتی از محققین مغرض» که بنا به «آراء و مقاصد سیاسی دول متبوعه خود» در ایرانی بودن کردها شک کرده‌اند دانسته است (شمیم، ۱۳۱۲: ۲). او در قسمت بیان نژاد و منشأ اصلی کرد با اشاره به این که «برای تحقیقات و تتبعات جمعی از دانشمندان آلمانی و انگلیسی و فرانسوی نژاد حقیقی گُرد روشن شده و دانشمندان مزبور با استناد به کتب تاریخی عهد قدیم یونان و بعضی از نوشتجات مورخین و علمای جغرافیایی و مطالعه احوال قبایل گُرد در ایران و ترکیه ایرانی بودن اکراد را به طور قطع و یقین ثابت و مدلل نموده‌اند» نظرات برخی از افرادی که «در باب تاریخ و منشأ اشتقاق نام این اقوام یعنی کلمه کرد به اختلافاتی برخورد کرده‌اند» را چندان شایان اهمیت ندانسته است (همان: ۲۴-۲۵).

شیخ محمد مردوخ کردستانی نیز برای اثبات آریایی بودن کردها از استدلال تمثیلی استفاده کرده است. به باور وی همچنان که آب از دو عنصر هیدروژن و اکسیژن تشکیل شده است ایران نیز مرکب از دو عنصر آریایی نژاد یعنی پارس و کرد است و تحقق معنی ایران را نتیجه پیوستگی این دو قوم دانسته است (مردوخ، ۱۳۷۹: ۵۱-۵۲). او با دیدگاه مورخانی که کردها را از نژاد عرب دانسته‌اند مخالفت کرده و تأکید نموده است که «شکل و قیافه، زبان و لهجه، اخلاق و آیین و سایر علائم و آثار علمی و طبیعی گواهی می‌دهند که کرد، عرب نیست و آری خالص است و در میان طوایف آری هم از هر حیث به پارس نزدیک‌تر است مثل این که هر دو شاخه یک درخت و شعبه یک نژاد هستند» (همان: ۱۴۱).

رشید یاسمی نیز همچنان که از عنوان کتابش، «کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او» پیداست، تلاش کرده است تا پیوستگی نژادی و تاریخی کردها به ایران و ایرانی را اثبات نماید و ادعاهای افرادی که کردها را از نژادی غیرایرانی می‌دانند، رد کند. ویژگی‌های اصلی تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی دوره پهلوی و از جمله نژادگرایی و تأکید بر برتری نژاد آریا در این اثر در مقایسه با آثار شمیم و مردوخ نمود پررنگ‌تری یافته است. او ایرانیان را از جمله «شریف‌ترین اقوام عالم قدیم» می‌داند «که همه ملل به شجاعت و اصالت آنان مثال زده‌اند». یاسمی محققانی را «که کوشیده‌اند با دلایل بی‌اساس و ناستوار طایفه کرد را که یکی از شعبه‌های نژاد ایرانی و بلکه ارکان ایرانیست است از طوایف تورانی یا سامی و امثال آن معرفی کنند» نکوهش کرده است و با

تأکید بر این که «چه عداوتی از این بالاتر که کسی را از فرزندی جمشید و فریدون و زردشت و کوروش و داریوش بپُرنند و به «لاسیراب» و «آنری داپی زیرگوتی» یا «تیکلات پیلسر» و «سارگن آشوری» یا «صعصعه بن نزار» و «عمرو بن مزقیما» متصل کنند که یا از جمله گمنامان روزگارند یا از زمره اشقیای جهان یا از طوایف صحراگرد بی‌خانمان». او نه تنها قایل به برتری نژادی ایرانیان بوده بلکه ملت‌های غیرآریایی را از جمله نژادهای پست معرفی نموده است (یاسمی، ۱۳۶۹: ۳-۶). وی همچنین قایل به تفاوت نژادی کردها و فارس‌ها نبوده و نوشته است: «اساساً نزد ایرانیان قدیم و حال کرد به معنی نژاد ممتاز مخصوصی نبوده است. کرد که می‌گفتند غالباً مرادشان عموم صحرائشینان یا مردمان شجاع و دلور بوده است و تفاوت نژادی منظور نداشتند» (همان: ۱۰۶-۱۰۷). لازم به ذکر است که در دوران پهلوی اشاره به پیوستگی نژادی کردها با ایرانیان منحصر به مورخان مذکور نبود و در بسیاری دیگر از آثار تألیف‌شده آن زمان این مسئله یادآوری و بر آن تأکید شده است (از جمله نک به: رزم‌آرا، ۱۳۲۰: ۲۰؛ محسنی، ۱۳۲۷: ۱۵؛ پسیان، ۱۳۲۸: ۱۵۴).

در مجموع می‌توان گفت دولت پهلوی اول از راه‌های مختلف و از جمله نگارش کتاب در مورد تاریخ اقوام ایرانی بر وحدت نژادی و برتری نژادی ایرانیان پافشاری می‌کرد و از آن‌جا که نژاد آریایی یکی از عناصر سازنده ملیت ایرانی در گفتار مسلط هویت ایرانی متجدد بود (اکبری، ۱۳۹۴: ۲۵۳) مورخان چون رشید یاسمی، مردوخ کردستانی و علی‌اصغر شمیم تلاش کرده‌اند تا در آثارشان با تأکید بر آریایی‌بودن کردها، اشتراک نژادی آنها با سایر اقوام ایرانی را یادآوری و در راستای ملت‌سازی و همگون‌سازی اقوام ایرانی گام بردارند.

### ۳-۲) هم‌ریشه‌بودن زبان‌های فارسی و کردی

در پروژه هویت‌سازی ملی تجددگرایان، زبان فارسی رکن اصلی ملیت ایرانی را تشکیل می‌داد (اکبری، ۱۳۹۴: ۲۵۰). از دیدگاه کارگزاران فرهنگی دوره رضاشاه، زبان «بزرگ‌ترین رابطه الفت و اتحاد و پیوستگی و محکم‌ترین وسیله پیوند وحدت ملی و نزدیکی و یکرنگی هر قوم و ملت به‌شمار» می‌رفت (اطلاعات، شماره ۴۴۲۳، ۲۵ دیماه ۱۳۱۹: ۱)، و آنها با این استدلال که ریشه مشترک واژه‌های زبان‌های هندی و سوئدی باعث شده است تا دانشمندان، هندی‌های سیه‌چهره را با سوئدی‌های سفیدپوست از یک نژاد مشترک بدانند؛ بر اهمیت و جایگاه زبان در اشتراک نژادی تأکید داشتند و زبان هر قوم را نماینده نژاد آن قوم می‌دانستند (همان: شماره ۲۴۲۸، ۱۲ اسفندماه ۱۳۱۳: ۲). محمود افشار نیز با تأکید بر این نکته که اقوام ایرانی نباید «هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم باشد» مؤثرترین ابزار تکامل وحدت ملی در ایران را تعمیم و گسترش زبان فارسی

دانسته است (افشار، ۱۳۰۴: ۴). علی‌اصغر حکمت نیز از «زبان واحد» به‌عنوان «بزرگ‌ترین نیروی معنوی در یگانگی و همبستگی هر ملت» یاد کرده است (حکمت، ۱۳۵۲، (۱): ۳۰). جایگاه رفیع زبان فارسی در وحدت ملی همچنین باعث شد تا مورخان دوره رضاشاه نیز برای اثبات ایرانی‌بودن کردها بر ریشه مشترک زبان‌های کردی و فارسی تأکید ویژه‌ای داشته باشند. یاسمی اشتراک زبان را یکی دیگر از «ارکان قویۀ ملیت» دانسته است که بهتر از هر دلیل دیگری یگانگی‌گرد و ایرانیان را ثابت می‌کند. به باور او «از مقابله الفاظ کردی و فارسی می‌توان به سهولت به اتحاد آنها و همچنین هم‌ریشه‌بودن این زبان‌ها پی برد». او وجود لهجه‌های متفاوت در مناطق مختلف کردستان را ناشی از «صعوبت کوهستان‌ها» دانسته است که علی‌رغم اختلافی که دارند همه آنها از زبان ایرانی ریشه گرفته‌اند و اختلاف زبان کردی و سایر زبان‌های ایرانی را نه ذاتی بلکه فرعی و عرضی دانسته است (یاسمی، ۱۳۶۹: ۱۳۲-۱۳۴). همچنین وی به نفوذ زبان فارسی در مناطق مختلف کردنشین اشاره نموده و می‌نویسد: «تا همین اواخر اکثر نواحی کردستان در مکاتبات و تألیفات خود زبانی جز فارسی به کار نمی‌بردند ... در سلیمانیه هم تمام معاملات و مقاولات و فرمان‌ها و قباله‌ها به زبان فارسی بود» (همان: ۱۳۵). او با استناد به این گفته «وان گنپ»<sup>۱</sup> که «اگر ملت هم‌زبانی قهراً تجزیه شده باشند به محض یافت شدن راه اتصال اجزای پراکنده به اصل خود می‌پیوندند»، زبان را یکی از مؤثرترین عوامل ارتباط و همبستگی اقوام دانسته است (همان: ۱۳۶).

در همین راستا مردوخ هم با تهیه جدولی حاوی اسامی تعدادی کلمات که کردها و پارس‌ها با مختصر تفاوتی آنها را تلفظ می‌کنند اما تلفظ آنها در زبان‌های عربی و ترکی هیچ مشابهت و تناسبی با زبان کردی ندارد؛ «شدت اتصال و اتحاد کرد را با پارس و دوری و مغایرت او را از عرب و ترک و سایر ملل» نتیجه گرفته و تأکید کرده است که «کرد آری خالص است و با پارس هم‌لهجه، هم‌زبان، هم‌مذهب، هم‌نژاد و هم‌درد است و به‌هیچ‌وجه تناسبی با عرب یا ترک یا سایر شعب آری و ملل سامی ندارد» (مردوخ، ۱۳۷۹: ۱۴۲).

در رفتاری مشابه شمیم نیز هم‌ریشه بودن زبان‌های کردی و فارسی را یکی دیگر از دلایل ایرانی‌بودن کردها دانسته است. به باور وی «زبان کردی یکی از شیرین‌ترین لهجه‌های زبان فارسی قدیم است که به مرور زمان و تحت تأثیر عوامل اجتماعی و محیط طبیعی دچار تبدلات و تغییرات گردیده است» (همان: ۵۳). او «ورود نامسعود لغات عربی و ترکی به زبان کردی» را از «آثار شوم تهاجمات پی‌درپی اقوام عرب و ترک» به ناحیه کردستان دانسته (همان: ۵۲-۵۱) و علت قیام «قبایل رواندز و حقپاری و بعضی از قبایل سلیمانیه و موصل» و همچنین قیام «شیخ سعید» برضد

دولت عثمانی را نتیجه مداخلات دولت مزبور در تغییر اخلاق و آداب و زبان اکراد و وادار ساختن کردها به قبول آداب و اخلاق و زبان ملی ترک، که هیچ‌گونه شباهت و سنخیتی با اخلاق ملی ایشان نداشت، ذکر کرده است (همان: ۴۳-۴۲). همچنین در برخی از کتاب‌هایی که در مورد جغرافیای کردستان در دوره پهلوی نیز نوشته شده‌اند به ریشه مشترک زبان‌های کردی و فارسی و وجود لغات مشترک میان آن دو زبان اشاره شده است (رزم‌آرا، ۱۳۲۰: ۱۸-۱۹؛ محسنی، ۱۳۲۷: ۵۷-۶۳).

### ۳-۳) میهن‌دوستی و شاه‌پرستی کردها

در پروژه هویت‌سازی دوران رضاشاه میهن‌دوستی و شاه‌پرستی دو اصل جدایی‌ناپذیر و در عین حال بنیادی ملیت ایرانی را تشکیل می‌دادند (اکبری، ۱۳۹۴: ۲۶۰). در آن زمان دفاع از اصل سلطنت و ضرورت تداوم آن به عنوان یک میراث تمدنی به محور اصلی گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی پهلوی تبدیل شد و در سراسر دوره پهلوی در پیوند با نهاد قدرت و با استفاده از همه ابزارهای اطلاع‌رسانی نوین با قوت تبلیغ شد تا سلطنت و مشروعیت آن به یک گفتمان مسلط تبدیل شود (ملایی، ۱۳۹۵: ۷۸). جهت‌گیری اصلی آثار تاریخ‌نگاری و نیز رویکرد گفتمانی و پیام زبانی آنها این بود که نظام شاهنشاهی را هم‌ساز با هویت ایرانی و سازگار با پیشرفت و توسعه کشور و منادی اعتلای عظمت ایران و راز ماندگاری و اتحاد ایرانیان نشان دهند (همان: ۷۹). در آثار نگاشته‌شده در مورد تاریخ کردها نیز همواره بر میهن‌دوستی و دفاع کردها از مرزهای ایران در مقابل دشمنان خارجی و همچنین بر شاه‌دوستی و حمایت کردها از پادشاهان ایرانی تأکید می‌شد.

شمیم همدلی و همراهی کردها با پادشاهان ایرانی و دفاع آنها از میهن در برابر حملات بیگانگان را دلیلی بر اشتراک نژادی کردها با سایر ایرانیان دانسته و نوشته است: «کردها به علت هم‌نژادی با سلاطین مادی و پارس‌ها در رکاب ایشان بر ضد آشوری‌ها و ملل سامی‌نژاد در مغرب ایران شمشیر می‌زدند». همچنین به باور وی «خلوص نیت و علاقه شدید» کردها به «سلاطین پارسی» باعث شده است تا کردها «از طرف پادشاهان به حفاظت آتشکده‌ها زردشتی نایل گردند و همواره از مدافعین غیور ایران» باشند (شمیم، ۱۳۱۲: ۳۶). سپس وی به «مدافعات رشیدانه قبایل کرد» و مقاومت آنها در مقابل حملات اعراب مسلمان اشاره کرده و ایجاد حکومت‌های مستقل توسط کردها در قرون اولیه هجری را ناشی از تنفر و کینه شدید آنها از اعراب دانسته است: «و چون قبایل کرد بنابر خاصه نژادی خود به آسانی زیر بار فرمان عرب نمی‌رفتند سرداران اسلام به قتل و غارت و خرابی بلاد ایشان اقدام کردند و سیاستی بسیار شدیدی پیش گرفتند، چنان‌که آثار

خرابی‌های آن دوره هنوز در نزدیکی همدان و کرمانشاهان و ساحل دجله و دیاربکر باقی است» (همان: ۳۷-۳۸).

شمیم با نادیده گرفتن اختلافات مذهبی قسمتی از کردها با حکومت مرکزی پس از رسمی شدن آیین تشیع در دوران صفویه و چشم‌پوشی از قیام‌ها و درگیری‌های برخی از قبایل کُرد با پادشاهان صفوی، بر طرفداری و استقبال کردها از تشکیل حکومت صفوی تأکید و نوشته است: «اما همین که حکومت مرکزی ایران در دوره اول سلطنت صفویه صاحب قدرت و عظمت گردید، اقوام کرد که از دیرزمانی انتظار چنین موقعی را داشتند به همدردی با دولت ایران قد علم کردند و در برابر بی‌عدالتی‌های همسایه غربی همه جا مردانه از حقوق خود و ایران دفاع کردند». او گرایش برخی از اقوام کرد ساکن نواحی وان، موصل و سنجار به عثمانی را ناشی از ضعف و انحطاط دولت صفوی در دوران جانشینان شاه عباس کبیر و همچنین نتیجه قوای قهریه، زور، پول و تبلیغات سیاسی عثمانی‌ها دانسته است. او به مقطعی بودن مخالفت و قیام قبایل کرد بر ضد پادشاهان صفوی اشاره و نوشته است: «همین که شاه طهماسب دوم برای دفع افغان‌ها به اصفهان آمد، عشایر کُرد در خدمت او حاضر شدند و سردار ایشان فریدون در رکاب پادشاه جهت سرکوبی افغان‌ها روانه شد». همچنین او با اشاره به این که کردها «از شنیدن نام نادر و ذکر فتوحات او و شکست توپال پاشا و سرداران دیگر ترک لذت می‌برند» (همان: ۴۰-۴۱) بر دشمنی کردها با عثمانی‌ها و دوستی آنها با پادشاهان ایرانی تأکید داشته است.

مردوخ نیز همچون سایر مورخان دوره رضاشاه بر میهن‌دوستی و شاه‌پرستی ایرانیان و مخصوصاً کردها تأکید نموده است. او در این راستا ضمن اشاره به این که «مردمان قرون اولیه پادشاه را خدا یا مظهر خدا دانسته‌اند و به این جهت روزی و زندگانی و سعادت و شقاوت و حیات و ممات خودشان را از جانب پادشاه تصور کرده‌اند و اوامر و نواهی آنان را قطعی و واجب‌الاجرا شمرده‌اند و تخلف از امر پادشاه را موجب سخط و بدبختی تلقی کرده‌اند» (مردوخ، ۱۳۷۹: ۲۱۲)، بر فرمانبرداری کردها از پادشاهان ایرانی از زمان «سیروس اعظم» تا سلطنت شاه اسماعیل صفوی تأکید داشته است (همان: ۵۱). توجه به این نکته درخور تأمل است که ایجاد پیوستگی ذاتی میان شاه‌پرستی و میهن‌دوستی و همتراز قرار دادن فرمان یزدان با فرمان شاه، دقیقاً به منظور یگانه‌ساختن شاه با میهن و خدا بود. موضوعی که در آن دوران تحت عنوان مثلث «خدا، شاه، میهن» از آن یاد می‌شد. سه اصل یادشده زبده ملیت ایرانی و عناصر سازنده آن در الگوی هویت ایرانی متجدد بود (اکبری، ۱۳۹۴: ۲۶۳).

یاسمی از ایران با عنوان «کانون نژادی کرد» یاد نموده و بر وطن‌دوستی و دفاع ساکنان کردستان از خاک ایران در مقابل دشمنان خارجی تأکید و نوشته است: «هر ورقی را که از تاریخ

برمی‌گردانیم می‌بینیم صفوف نیروی ایران دوش به دوش ساکنان کردستان کنونی در برابر دشمنان و اعداء که گاهی به نام آشوری و گاهی به نام یونانی و رومی و مغول و غیره به ایران حمله‌ور شده‌اند» مقاومت کرده‌اند (یاسمی، ۱۳۶۹: ۷-۸). به باور او قوم کرد نقش پررنگی «در حصول پیشرفت‌های دول ایران در فتح نینوا و غلبه بر یونان و دفع رومیان و حمایت از مداین و جلوگیری از مهاجمین عرب» ایفا نموده‌اند. او از شورش‌های گاه و بیگاه طوایف کرد برضد حکومت مرکزی ایران با عنوان «سرکشی و برادرکشی فلان رئیس عشیره» یاد کرده و این وقایع را کم‌ارزش‌تر از آن دانسته که «تاریخ واقعی کرد محسوب» شوند (همان: ۹-۱۰).

**۳-۴) دلبستگی کردها به آیین زردشتی و اشتراکات مذهبی کردها با سایر اقوام ایرانی**

تأکید بر عشق و دلبستگی کردها به آیین زردشت پیامبر ایران باستان، یکی دیگر از دلایل مورخان برای اثبات ایرانی بودن کردها بود. مردوخ اشتراک آیین و مذهب کردها با پارس‌ها را دلیل دیگری بر ایرانی بودن کردها می‌داند و نوشته است: «کردها نیز مانند عموم آریان آتش‌پرست بوده‌اند و همان آیین زرتشتی را داشته‌اند که کیش رسمی و عمومی طوایف آری بوده است» (مردوخ، ۱۳۷۹: ۱۳۲). همچنین او تأکید کرده است که «در قبول کردن مذهب هم، کرد و پارس با هم توأم بوده‌اند، آیین زردشت و هرمزپرستی را با هم پذیرفته‌اند و در جنگ با اسلام هم اول کردها پیشقدم بوده‌اند، بعد در قبول اسلام هم گُرد و پارس با هم مسلمان شده‌اند». «حتی در قبول مذهب تشیع هم قسمتی از کردها با پارس‌ها هم‌قدم شده‌اند» (همان: ۴۹). او با دیدگاهی باستان‌گرایانه، که یکی از ویژگی‌های اصلی تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی دوره رضاشاه بود، به عشق و علاقه فراوان کردها به آیین زرتشتی، حتی پس از پذیرفتن آیین اسلام توسط آنها، اشاره می‌کند: «هرچند اکراد در راه تغییر دین به جنگ‌های جان‌شکار و مبارزه‌های نسل‌برانداز دچار شده‌اند، مع‌هذا نظر به علاقمندی مفرطی که به دیانت موروئی خود داشته‌اند همواره در باطن همان عشق و علاقه را محفوظ داشته‌اند. از جمله اهالی اورامان هرچند برحسب ظاهر مسلمان شده بودند و نماز و روزه و آداب اسلامی را به جای می‌آوردند اما تا سال ۸۲۴ هجری در عقاید بر همان کیش زرتشتی باقی بودند» (همان: ۱۳۵).

مردوخ آغاز جدایی قسمتی از کردها از ایرانیان و گسسته‌شدن حلقه اتصال و پیوستگی کرد و پارس را نتیجه «خط و خطای شاه اسماعیل صفوی که در سال ۹۰۷ هجری از اوج اسلامیت به پرتگاه تشیع و تسنن نزول نمود» می‌داند (همان: ۵۰). از دیدگاه او این مسئله باعث شده است تا سلطان سلیم از فرصت استفاده کرده و با «معاهدات بی‌اساس دلفریب قسمت عمده اکراد با شدت اتصالی که با پارس داشتند» را از ایران جدا و به دولت عثمانی ملحق سازد (همان: ۵۱). او این

معاهدات را «مفتاح پیشرفت ترک در آسیا و منشأ توسعه نفوذ و اقتدار ترکیه در عالم اسلامی» و «موجب سقوط شرافت گردد و مایه مذلت و بدبختی اکراد» که «ابواب خفت و نکبت» را بر حیات آنها گشوده است، دانسته است (همان: ۲۱۸).

یاسمی دین را یکی از ارکان ملیت دانسته و اشتراکات مذهبی کردها با سایر ایرانی‌ها را یکی از دلایل ایرانی‌بودن کردها ذکر کرده و نوشته است: «بر فرض که سایر ارکان ملیت مثل نژاد و زبان و تاریخ و... در دست نبود از روی همین آثار دیانتی می‌توانستیم به طور قطع طایفه کرد را از شعب ایرانی بدانیم» (همان: ۱۱۹). او پیدا شدن قطعه پوستی در سلیمانیه که در آن از «مصایب حمله عرب و برافزاندن آیین قدیم» شکایت شده بود و همچنین وجود اشعاری به زبان کردی در شرح ویرانی آتشکده‌ها و ظلم و ستم اعراب و همچنین آتش‌افروختن اهالی شهر سلیمانیه در جشن سده و عید نوروز را از جمله دلایلی می‌داند که بر دل‌بستگی کردها به آیین زرتشتی دلالت دارند. او به قبول دین اسلام توسط کردها و سایر ایرانی‌ها و همچنین به پذیرش مذهب تشیع توسط بسیاری از طوایف کرد در ایران و خارج ایران اشاره کرده و اضافه نموده است که گرچه بسیاری از کردها سنی‌مذهب شده‌اند اما «بنا بر رسم سایر ایرانیان روز عاشورا را محترم می‌شمارند و از برگزاری مراسم شادی در این روز خودداری می‌کنند» (همان: ۱۱۹-۱۲۰).

### ۳-۵) پیشینه مشترک تاریخی کردها با سایر اقوام ایرانی

تأکید بر پیشینه مشترک تاریخی و در صورت لزوم تأسیس آن، جزء بسیار مهمی از پروژه هویت‌سازی محسوب می‌شود. از آنجا که «بازتولید روح» گذشته شکوهمند<sup>۱</sup> در ملت‌سازی از جایگاه والایی برخوردار است (اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۸)؛ در پروژه ملت‌سازی دوران رضاشاه همواره تلاش می‌شد تا با پرداختن به تاریخ و مدد جستن از آن گذشته‌ای ساخته و پرداخته شود که به کار امروز بیاید و در واقع تاریخ سرگذشت اکنون بود و نه گذشته (اکبری، ۱۳۹۴: ۲۵۹-۲۶۰). یادآوری سرگذشت مشترک تاریخی کردها با سایر اقوام ایرانی یکی دیگر از مطالبی بود که در کتاب‌های تاریخی دوران رضاشاه بر آن تأکید می‌شد. یاسمی استوارترین ستون ملیت را وحدت سرگذشت تاریخی دانسته است و با استناد به دیدگاه «ارنست بارکر»<sup>۱</sup> ملت را مجموعه افرادی که ساکن سرزمین معینی هستند می‌داند که دارای «ذخیره مشترکی از افکار و احساسات و آرزوهایی که در طول تاریخ مشترک کسب نموده‌اند» هستند (یاسمی، ۱۳۶۹: ۱۴۰-۱۴۱). او بر این نکته تأکید کرده است که کردها در اصل عمده ملیت یعنی وحدت احساسات و امیال ناشی از

سرگذشت تاریخی مشترک با سایر ایرانیان شریک بوده‌اند. یاسمی در فصل‌های پایانی کتاب خویش با روایت تاریخ کردها از دوره باستان تا پایان دوره صفویه تلاش نموده است تا این نکته را ثابت نماید که «در شادی‌ها و پیروزی‌ها، در غم‌ها و شکست‌ها هیچ تفاوتی بین کردها و سایر ایرانی‌ها وجود نداشته و به لحاظ تاریخی کردها چه قبل از اسلام و چه پس از آن سرگذشت یکسانی با سایر ایرانیان داشته‌اند» (همان: ۱۴۵).

مردوخ نیز برای اثبات ایرانی‌بودن کردها به گذشته مشترک کردها و پارس‌ها اشاره و نوشته است: «از سوابق کاملاً مکشوف می‌شود که کرد و پارس همیشه در اوضاع سیاسی و مذهبی همدوش و همقدم و همدرد و هم‌آواز بوده‌اند و در شادی و شیون با هم اشتراک داشته و جزو لاینفک همدیگر بوده‌اند. هر وقت که گرد اقتدار داشته پارس هم تابع او بوده است. (حکومت گوتی، کاسی، کیان و ماد) و هر زمان که پارس مقتدر شده کرد نیز مطیع او بوده است. (حکومت پیشدادی، هخامنشی و ساسانی) و هر وقت یکی از ایشان تحت استیلای غیر درآمده باز هر دو در صدد بوده‌اند دوباره باهم وصل شوند» (مردوخ، ۱۳۷۹: ۴۹).

علی‌اصغر شمیم نیز در مبحث «تاریخچه سیاسی کرد» به تاریخ قوم کرد از زمان تأسیس «اولین دولت آریایی ایرانی در فلات ایران» تا «خاتمه جنگ بین‌المللی» اشاره می‌کند. او آشنایی کردها با «آداب و مراسم ایرانی» و «تثبیت اخلاق ملی و سجایای نژادی کردها» را یکی از نتایج قیام کوروش هخامنشی و فتوحات داریوش کبیر ذکر کرده و در ادامه به سرگذشت مشترک کردها با سایر ایرانیان از دوران باستان تا دوران معاصر پرداخته است (شمیم، ۱۳۱۲: ۳۶-۴۴).

### نتیجه‌گیری

بسیاری از روشنفکران و دولتمردان دوره رضاشاه با مشاهده اوضاع آشفته اواخر قاجار، وحدت و همبستگی اقوام ایرانی را یکی از پیش‌نیازهای اصلی جامعه ایران برای حرکت در مسیر پیشرفت دانسته و برای رسیدن به این هدف به حمایت از ناسیونالیسم پرداختند. در این میان جایگاه و اهمیت علم تاریخ در ترویج و تقویت ایدئولوژی ناسیونالیسم باعث شد تا دولت پهلوی اول به بهره‌گیری از دانش تاریخ و پشتیبانی از تاریخ‌نگاران روی آورد.

تلاش‌های صورت گرفته از طرف برخی از کشورهای بیگانه در غیرایرانی خواندن قوم کرد و ضرورت تقویت حس ایرانی‌گرایی در میان کردها باعث شد تا آن دولت از نگارش کتاب‌هایی در زمینه تاریخ کرد و کردستان توسط مورخان چو غلامرضا رشید یاسمی، علی‌اصغر شمیم و محمد مردوخ کردستانی حمایت نماید. مورخان مذکور نیز متأثر از جریان تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی



باستانگرا با تأکید بر مؤلفه‌هایی چون آریایی‌نژاد بودن قوم کرد، هم‌ریشه‌بودن زبان‌های کردی و فارسی، میهن‌دوستی کردها و وفاداری آنها به شاهان ایران‌زمین، دلبستگی آنها به آیین زردشتی و سرانجام سرگذشت مشترک تاریخی کردها با سایر ایرانیان، ایرانی‌بودن قوم کرد را یادآور و در راستای پاسخگویی به نیازهای جامعه خود به تقویت وحدت ملی و تثبیت جریان یکسان‌سازی فرهنگی یاری رساندند. البته آنها در آثار خویش بخش‌های زاید و مزاحمی چون شورش‌های گناه و بیگانه‌قبایل کرد بر ضد حکومت مرکزی، که پروژه هویت‌سازی را دچار پراکندگی و نارسایی می‌کرد را نادیده گرفته و حذف کردند و تاریخی هم‌ساز با گفتمان مسلط دوران خویش را پدید آوردند.

## منابع و مآخذ

### الف: اسناد

- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، تصویب‌نامه هیئت وزرا در خصوص تألیف و انتشار کتاب تاریخ و نژاد و طبیعت کردها توسط رشید یاسمی، مینورسکی و مردوخ کردستانی، (۱۳۱۶) شناسه سند: ۲۹۷/۳۹۸۲۵
- اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۰۷، کارت‌ن ۴۹، پرونده ۶، سند شماره ۶

### ب: روزنامه‌ها

- **اطلاعات**، سال نهم، ش ۲۴۲۸، ۱۲ اسفند ۱۳۱۳
- \_\_\_\_\_، سال پانزدهم، ش ۴۴۲۳، ۲۵ دیماه ۱۳۱۹
- **مجله ایرانشهر**، سال دوم، شماره ۲، ۲۴ میزان ۱۳۰۲

### ج: کتاب و مقالات

- آصف، محمدحسن (۱۳۸۴). **مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳). **ناسیونالیسم**. ترجمه منصور انصاری. تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). **ناسیونالیسم و مدرنیسم، بررسی انتقادی نظریه‌های متأخر ملت و ملی‌گرایی**، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: ثالث.
- افشار، محمود، (۱۳۰۴). «مطلوب ما وحدت ملی ایران». **مجله آینده**. سال نخست. ش اول.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۹۳). **تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی اول)**. تهران: علمی فرهنگی.

- بروینسن، مارتین وان (۱۳۷۹). **جامعه‌شناسی مردم‌کرد**. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: پانید.
- بیگدلو، رضا (۱۳۹۳). «**ارزیابی انتقادی تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در ایران**»، **مطالعات ملی**، شماره ۵۸.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰). **باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران**. تهران: مرکز.
- پسیان، نجفقلی (۱۳۲۸). **مرگ بود بازگشت هم بود**. تهران: شرکت سهامی چاپ.
- توکلی طوقی، محمد (۱۳۹۵). **تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ**. تهران: پردیس دانش.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۵۲)، (۱). «**یادداشت‌هایی از عصر پهلوی: یکپارچگی ایران**». **مجله خاطرات وحید**، ش ۲۴.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۲)، (۲). «**یادداشت‌هایی از عصر پهلوی: یکپارچگی ملت ایران، وحدت نظام آموزشی**». **مجله خاطرات وحید**. ش ۲۸
- خسروزاده، سیروان (۱۳۹۲). «**تقدی بر کتاب "کرد و پیوستگی تاریخی و نژادی او" اثر غلامرضا رشید یاسمی**»، **زویبار**، ش ۸۱۸۲
- رزم‌آرا، علی (۱۳۲۰). **جغرافیای نظامی ایران کردستان**. بی‌جا: بی‌نا.
- رشید یاسمی، غلامرضا (۱۳۶۹). **کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او**. تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۱۲). **کردستان**. تبریز: مطبعه امید.
- طرفداری، علی محمد، (۱۳۹۶). «**نقش جریان‌های شرق‌شناسی و ایران‌شناسی در پیدایش تاریخ‌نگاری‌های ملی در ایران از قاجاریه تا پایان پهلوی**»، **تاریخ اسلام**، دوره ۱۸، شماره ۲
- فصیحی، سیمین (۱۳۷۲). **جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی**. مشهد: نوند.
- گوینو، آرتور دو (بی‌تا). **تاریخ ایرانیان**. ترجمه ابوتراب خواجه‌نوریان. تهران: چاپ شرکت مطبوعات.
- مردوخ کردستانی، شیخ محمد (۱۳۷۹). **تاریخ مردوخ**. تهران: کارنگ.
- محسنی، ناصر (۱۳۲۷). **جغرافیای طبیعی، اقتصادی تاریخی سیاسی کردستان**. ج اول. بروجرد: چاپخانه لاویان.
- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۹۵). **گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی پیرامون رضاشاه**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ملک‌زاده، الهام (۱۳۹۲). «**جستاری بر تاریخ‌نگاری رسمی زنان در دوره پهلوی اول**». **تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری**. دوره جدید ش ۹
- نفیسی، سعید (۱۳۴۵). **تاریخ معاصر ایران**. تهران: فروغی.
- وطن‌دوست، غلامرضا؛ سیمین، فصیحی؛ زهرا، حامدی (۱۳۸۸). **نمودهای ناسیونالیسم در کتاب‌های درسی تاریخ دوره پهلوی اول**. **تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری**، ش ۱.

## د: منابع لاتین

- Kashani sabet, Firoozeh (2002). **Culture of Iranian: The Evolving polemic of Iranian nationalism, in Iran and surrounding word**, Nikkie R, keddie and Rudi matthess, London and Seattle, university of Washington press.
- Romano, David (2006) **The Kurdish nationalist movement. Opportunity, mobilization, and identity**, new York: Cambridge university

## References in English

### Documents

- Ministry of Foreign Affairs. 1928. Carton 49. File 6. Document number 6.
- The National Documents and Library of Iran, the Decree of the Cabinet of Ministers on the compilation and publication of the book on the history, race and nature of the Kurds by Rashid Yasemi, Minorski and Mordoch Kurdistan (1316). Document ID: 39825/297.

### Newspapers

- Etela'at Newspaper. Fifteenth year, 4423, 25 Day Mah. 1319. (In Persian) (**Journal**)
- Etela'at Newspaper. Ninth year. 2428. Esfand 12. 1313. (In Persian) (**Journal**)
- Iranshahr Magazine. Second year. No., 2. 24. 1302. (In Persian) (**Journal**)

### Books and Papers

- Afshar, Mahmoud. 1925. "Matlobe Ma Vahdate Meli Iran". Future Magazine. First Year. No., I. (In Persian) (**Journal**)
- Akbari, Mohammad Ali. 2014. Tabarshenasi Hoviyate Jadide Irani (Asre Qajar Wa Pahlavi). Cultural, Scientific, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Asef, Mohammad Hassan. 2005. Mabaniye Ideologice Hokomat dar dorane Pahlavi. Islamic Revolutionary Guards Documentation Center, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bigdelu, Reza. 2001. Bastangeraii Dar Tarikh Moasere Iran. Center, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bigdelu, Reza. 2014. "Arzyabie Enteghadiye Tarikhnegariye Nasionalisti Dar Iran". National Studies. No. 58. (In Persian) (**Journal**)
- Brunson, Martin Van. 2000. Kurdish sociology. Translated by Ebrahim Younesi. Paniz Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Fasihi, Simin. 1993. Jaryanhaye Asliye Tarikhnegari dar Dore Pahlavi. Nawand, Mashhad. (In Persian) (**Book**)
- Gobineau, Arthur de. Bita. Iranian History. Translating of Abotorab Khajeh Nourian. Printing Company Press, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Hekmat, Ali Asghar. 1973. "Yaddashthai Az Asre Pahlavi: the integrity of the Iranian nation". The unity of the educational system. The memoirs of Vahid Magazine, No., 28. (In Persian) (**Journal**)
- Hekmat, Ali Asghar. 1973. "Yaddashthai Az Asre Pahlavi". The integrity of the Iranian nation. Memories Magazine. No., 24. (In Persian) (**Journal**)
- Kashani sabet, Firoozeh. 2002. Culture of Iranian: The Evolving polemic of Iranian nationalism, in Iran and surrounding word. Nikkie R, keddie and Rudi matthess. University of Washington press, London. (In English) (**Book**)
- Khosroozadeh, Sirvan. 2013. A critique of the book "The Kurds and Its Historical and Racial Connection" by Gholam Reza Rashid Yasemi. Zarybar, No., 81,82. (In Persian) (**Journal**)

- Malekzadeh, Elham. 2013. "Jostari Bar Tarikhnegari Rasmi Zanan dar dore Pahlavi Aval". Historical Perspective & Historiography. New period. No.,9. (In Persian) **(Journal)**
- Mardokh Kurdistan. 2000. Sheikh Mohammad . Mardokh History. Karang, Tehran.
- Mohseni, Nasser. 1948. Geography Tabi'ii wa eghtesadi tarikhi siyasiye Kurdestan. Vol.,1. Lavyan Printing House, Borujerd. (In Persian) **(Book)**
- Mollayee Tavani, Alireza. 2016. Goftoman Tarikhnegari Rasmi Dore Pahlavi Piramone Reza Shah. Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Nafisi, Saeed. 1966. Tarikh Mo'asere Iran. Foroughi, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Pesian, Najafgholi. 1949. Marg Bud Bazgasht Ham Bud. Sherkate Sahami Chap, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Rashid Yasemi, Gholam Reza. 1990. Kurd wa Peivastegie Nezhadi wa Tarikhie . Moghofate Dr. Mahmud Afshar Yazdi. (In Persian) **(Book)**
- Razmara, Ali. 1941. Geography Nezami Iran Kurdistan. Bija, Bina. (In Persian) **(Book)**
- Romano, David. 2006. The Kurdish nationalist movement. Opportunity, mobilization, and identity. Cambridge university, New York. (In English) **(Book)**
- Shamim, Ali Asghar. 1933. Kurdistan. Matba'a Omid, Tabriz. (In Persian) **(Book)**
- Smith, Anthony D. 2012. Nationalism and Modernism. A Critical Examination of Recent National Theories and Nationalism, Translated by Kazem Firouzmand. Sales puplication, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Smith, Anthony D. 2004. Nationalism, Translated by Mansour Ansari. National Institute for National Studies, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Tarafdari, Ali Mohammad. 2017. "The Role of Orientalology and Iranology in the Development of National Historiography in Iran, from Qajar up to the End of Pahlavi the Second". Islamic History. Vol. 18. No. 2. (In Persian) **(Journal)**
- Tavakoli Torghi, Mohammad. 2016. Tajadode Bomi wa Bazandishi Tarikh. Pardis Danesh, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Vatandust, Gholamreza; Simin, Fassihi; Zahra, Hamed. 2009. "Nationalism in The History Textbooks in The first Pahlavid Period". Historical Perspective & Historiography. No1. (In Persian) **(Journal)**

## Nationalist Historiography in Reza Shah Era and Its Emphasis on Ethnic Affinity between Kurds and Iranians<sup>1</sup>

Hossein Rasouli<sup>2</sup>

Received: 16/02/2019  
Accepted: 27/04/2019

### Abstract

The important role and position of nationalism in the unity of people in society caused the ancient nationalism to turn into one of the most prominent parts of its official ideology and policy in Pahlavi I government. Since proving the ethnic unity could play a significant role in the unification and strengthening the various ethnic groups, the historians in the Reza Shah era made some attempts to prove that the Iranian ethnic groups including Kurds were originally Iranian and Arian. In this article, through descriptive-explanatory method, an attempt has been made to find out the answer to the necessity of writing the books about the history of Kurds and Kurdistan in Reza Shah's era and also to find out the factors that were emphasized by the authors of those books for proving that Kurds were originally Iranian. The findings of this research show that in order to boost the sentiment of love for Iran among Kurds, and to deal with the attempts that were made to show that Kurds were not Iranian, the historians of Reza Shah's period with emphasis on factors such as the Aryan race of Kurds, the oneness of the roots of the Kurdish and Persian language, patriotism, and the common history of Kurds with other ethnic groups helped the strengthening of national unity as one of the major needs of society.

**Keywords:** Reza Shah, Kurds, Nationalist historiography, National identity, Racial unity.

---

1. DOI: 10.22051/hph.2019.24475.1324

2. PHD in History of Iran in Islamic Period, Tabriz University. [hosseinrasouli57@yahoo.com](mailto:hosseinrasouli57@yahoo.com)  
Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507